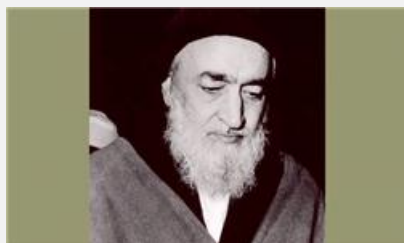


شهید مدنی جلوه‌ای از جمال کبریایی

آن پیر خوش سیمای خوش سیرت، آغوش گشاده معنویت و اخلاق به روی جوانانی بود که دل در پی اسلام داشتند



شما چه حجتی دارید که به من آیت‌الله می‌گویید

آن پیر خوش سیمای خوش سیرت، آغوش گشاده معنویت و اخلاق به روی جوانانی بود که دل در پی اسلام داشتند و از نشان‌های آن سراغ می‌جستند. آن سید صالح نیکوخواهی دست مهربان رحمت و مهربانی برسر دلدادگانی بود که در مکتب فضیلت پرتو می‌طلبیدند و در سلوک طریق عشق و پاکبازی راهنمایی می‌خواستند.

خبرگزاری فارس: شما چه حجتی دارید که به من آیت‌الله می‌گویید

به گزارش خبرگزاری فارس از تبریز، آن آیت حق به حق آیتی هویدا از آیین راستین محمدی بود؛ او آیت‌الله سیداسدالله مدنی بود. او عمر پربرکت را به تهذیب نفس گذرانده و در سرتاسر حیات طیب خویش الگوی علی اخلاق و تجسم سیره نبوی بود به نماز که می‌ایستاد سرتا پا جذب جمال حق می‌شد و عاشقانه با محبوب خویش سخن می‌گفت، چون از قیامت می‌گفت چنان می‌گریست که گویی تمام عظمت قیامت را به دیده می‌بیند.

یکی از راویان می‌گوید: نیمه‌های شب بود که متوجه شدم از درون باغ صدای ناله‌ای می‌آید نگرستم و دیدم شهید مدنی است؛ او گریه می‌کرد و می‌گفت: خدایا من آمده‌ام، خدایا اگر تو به من نه بگویی و اگر تو مرا ترک کنی کیست که مرا دریابد؛ غیر از تو مگر کسی را خواهم داشت؟ این عارف دلسوخته عشق آموخته است که هم جامه پرشکوه روحانیت تن او را آراسته است و هم جامه رزم و لباس سربازی برای دفاع از سرزمین اسلام را مخالف مروت و نقض‌کننده عدالت نداشته است. همین پیر خود نامداری در سلوک مردان علم آموخته و استادان علم‌آموز حوزه و خود صاحب شأن و منزلت صاحبان رساله بود و فتوات آن اندازه در مقام ولایت و در جذب روح خدا غرق شده و خویشتن را در فروغ او گم‌شده و بی‌نشان و نام می‌یابد که چون در نجف از او می‌خواهند رساله بنویسد در پاسخ می‌گوید ما تا مرجعی چون حضرت آیت‌الله العظمی خمینی (ره) داریم باید همه مروج چنین مرجعی باشیم.

شهید مدنی در آتش اشتیاق به شهادت جوانان عاشقی شیدا می‌سوخت، گاهی چون لب به سخن می‌گشود اشک امانش نمی‌داد و تلاطم روحش در پیش چشم دیگران هویدا می‌گشت و فضا از بوی عشق و نور اخلاص او آکنده می‌شد آن در گرانی‌های خورشید جهان تابی بود که به حق بر نفوس مستعده می‌تابید و مرغ را قفس رسته‌ای بود که در آبی آسمان به پرواز در می‌آمد. او چشمه‌سار فضیلتی بود که در بستر زمان جریان داشت و اقیانوس بیکران اراده‌ای بود که به هنگام خروش بنیان کفر را برمی‌افکند.

در سلک سالکان

سید اسدالله در اوایل جوانی بود که به سلک طالبان علم و کمال راه یافت، هر چند در زمان حیات پدر خواندن و نوشتن را در حد ابتدایی در مدرسه طالبیه تبریز فرا گرفته بود، اما مرگ پدر و گیردار مشکلات زندگی مدت‌ها او را از این راه بازداشت.

سید در دورانی که دیگر سایه مهر پدر بر سر او و خانواده‌اش نبود، در کنار سامان بخشیدن به وضع معیشتی خانواده، با پشتکاری وافر به تحصیل علوم می‌پرداخت.

هجرت

زمانی که سید برای تحصیل علم تصمیم به هجرت گرفت، اسلام و روحانیت روزگار سختی را می‌گذراندند، از یک سو رضاخان پهلوی در اوج قدرت و استبداد، فعالیت علمای اسلام را محدود ساخته بود و از سوی دیگر ظهور روشنفکران غرب‌گرا و سرسپرده به فرهنگ بیگانه در ایران، عرصه تلاش برای تبلیغ احکام و ارزش‌های اسلام را تنگ‌تر می‌کرد. سید در چنین روزگاری حجره‌بازی پدر را رها کرد و در حالی که زندگی نیز به کامش شیرین بود، دوباره با رنج و محنت غربت همنشین شد و هیچگاه اوضاع سخت زمان و ملامت دوستان در او اثر منفی نبخشید.

وقتی دوستانش به او می‌گویند: اکنون وقت این سفر نیست، چراکه رضاخان علما را نمی‌گذارد فعالیت و تبلیغ داشته باشند، سید در پاسخشان جواب می‌دهد: (حداقل که برای خودم ملا و واعظ می‌شوم) و این را بسی بزرگ می‌شمارد.

قلب لبریز از عشق و شغف به معارف اسلامی او را واداشت که سالها در جوار بارگاه فاطمه معصومه (س) ماندگار شود و از محضر بزرگان دانش فقه، اصول و فلسفه بهره‌مند گردد. سید مدنی در مدتی که در این شهر بود در پای درس آیت‌الله حجت کوه‌کمره‌ای و آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری حاضر می‌شد و روز به روز به اندوخته‌های علمی خود می‌افزود و با شرایط سخت اقتصادی و فقر مالی آن عصر حوزه علمیه قم در دروس خود پیشرفت قابل توجهی می‌کرد.

در محضر امام

امام خمینی (ره) که از شاگردان برجسته آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حایری به شمار می‌رفت و سالیان دراز در مکتب درسی و اخلاقی ایشان و اساتید دیگر تلمذ کرده بود در زمان خود، از استادان پرآوازه حوزه در فقه و اصول و فلسفه محسوب می‌شد.

سید اسدالله مدنی چهار سال در محضر امام خمینی (ره) حضور یافت و از دروس فلسفه، عرفان و اخلاق ایشان بهره فراوان برد و همین درس نیز موجب گشت تا امام در مقام عمل بالاتر و برتر از مرز علم بیاید و عشقش نسبت به ایشان فزون یابد.

به سوی نجف، شهر بلند آواز

نجف اشرف از شهرهایی است که پس از اسلام احداث شد.

در سال چهل هجری وقتی پیکر پاک امام علی (ع) در این سرزمین به آغوش خاک سپرده شد، دیار نجف به دیار افلاکیان پیوست و کعبه آمال شیفتگان آن حضرت گردید. رفته رفته به صورت شهر بزرگی درآمد و دیار هجرت علما و ابرار شد.

در سال 448 (ه.ق) شیخ طوسی به این شهر هجرت کرد و در آن به تدریس علوم اسلامی مشغول شد. کم‌کم دیگر دانشمندان اسلامی و شیعیان نیز روی بدان سو نهادند و بدین‌سان به همت شیخ بزرگ طوسی حوزه علمیه نجف اشرف بنیانگذاری شد.

از آن پس حوزه نجف از آثار و برکات فراوانی برخوردار شد؛ هرچند در طول سالها، حوادث تلخی را از سر گذراند، اما همواره به عنوان پایگاه بزرگ اسلام مطرح بود. اوایل قرن سیزدهم هجری بود که حضور دانشمندانی چون آیت‌الله شیخ محمد حسین کاشف الغطا و آیت‌الله شیخ محمدحسین نجفی (صاحب جواهر) و شیخ انصاری در آن بر شکوه این شهر افزود و از آن پس نام پرآوازه نجف در هر شهر و دیار اسلامی طنین‌افکن بود.

سید اسدالله مدنی که جوانی طالب کمال بود این آوازه را سالها پیش از دور شنیده بود. وی در سال 1363 (چهل سالگی) به زیارت خانه خدا رفت و پس از اتمام مراسم حج، بی‌درنگ به سوی نجف اشرف روانه گشت و از همان اوان ورودش به حوزه علمیه بساط درس و بحث علمی را پهن کرد و در اندک زمانی رشد و نمود آیت‌الله مدنی به جهت خلاقیت و در عین حال متانت خویش همیشه مورد توجه اساتید حوزه علمیه نجف بود و به دستور آیت‌الله سید محسن حکیم در دروس مختلف تدریس می‌کرد. وی هنوز چند سالی از حضورش در نجف اشرف نگذشته بود که از اساتید بزرگ در حوزه علمیه نجف به شمار رفت.

اجتهاد و تدریس

اجتهاد در ابواب مختلف فقهی و علوم عقلی که آرزوی هر طالب علم و کوشا در مسیر تحصیل است و سالها حتی در ایام کهولت سن به دنبال آن می‌گردد، چیزی بود که آیت‌الله مدنی در دوران جوانی بدان رسیده بود، تا جایی که آیت‌الله حجت در همان زمان، مقام علمی او را اینگونه توصیف می‌کند. (ایشان در منقولا (فقه) و در معقول (علوم اصول و فلسفه) مجتهدند..)

در حوزه علمیه نجف نیز اساتید و علما از او به عنوان مجتهد دارای دقت نظر و سرعت انتقال مفاهیم علمی یاد می‌کردند.

آیت‌الله مدنی همانگونه که در مقابل بارگاه قدسی امام علی(ع) زانوی ادب بر زمین می‌نهاد و روز و شب به پالایش روح و شکستن (بت نفس) همت می‌گماشت، در فضای آکنده از معنویت حوزه علمیه نیز تلاشگری خستگی‌ناپذیر به شمار می‌رفت. او که از دانش و معارف بزرگانی چون آیت‌الله حکیم و آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی و سید عبدالهادی شیرازی بهره می‌برد و مدارج علمی را به سرعت پشت سر می‌نهاد، روز به روز بر درخشش شخصیت علمی و معنوی‌اش نیز افزوده می‌شد؛ تا جایی که به اندک زمانی توجه اساتید بزرگ را به خود معطوف داشته بود. راستی‌کاشانی که در آن زمان از دوستان نزدیک ایشان به شمار می‌رفت در توصیف مقام

علمی ایشان چنین می‌گوید: در آن ایام که ما در خدمتشان بودیم مراحل اجتهاد را طی کرده و مشغول تدریس دروس مختلف بودند و از درس ایشان محصلان زیادی استفاده می‌کردند، به گونه‌ای که در نجف از همه درس‌ها، درس ایشان پرجمعیت‌تر بود و شاگردانشان با یک عشق و علاقه خاصی در درس ایشان شرکت می‌جستند.

البته عظمت مقام علمی ایشان بر کسی پوشیده نبود، اما تقوا و روح پیراسته او هرگز به وی اجازه نمی‌داد که او را (آیت‌الله) خطاب کنند و به اطرافیانش می‌گفت: شما چه جنتی دارید که به من آیت‌الله می‌گویید؟!

او خود می‌گوید: وقتی در نجف بودم عده‌ای از من خواستند رساله بنویسم که مخالفت کردم، برای اینکه مرجعی چون حضرت آیت‌الله خمینی وجود داشت که باید همه از ایشان تقلید می‌کردیم)

با اوج‌گیری انقلاب اسلامی از تبعید به قم بازگشته و پس از پیروزی انقلاب به دعوت مردم غیور همدان به آن منطقه عزیمت کرده و در جریان تشکیل مجلس خبرگان رهبری از سوی مردم همدان به آن مجلس راه یافتند. شهید آیت‌الله مدنی در پی شهادت آیت‌الله قاضی طباطبایی در شرایطی که حزب جمهوری خلق مسلمان و دیگر سرسپردگان بیگانه و وابستگان رژیم پوسیده پیشین دست به کار خلق فتنه و ناامنی در تبریز و آذربایجان بودند، از سوی امام امت به نمایندگی ایشان در آن زمان و به امامت جمعه تبریز منصوب شد.

او در چنین شرایطی سخت که آذربایجان را تهدید می‌کرد مردانه از اسلام، امام و انقلاب دفاع کرد و نقشه‌های بدخواهانه فتنه‌آفرینان را نقش بر آب کرد و با شعار ولایت فقیه حافظ دین ماست رسالت پاسداری از دین را به انجام رساند. آیت‌الله مدنی آخرین نماز جمعه خویش را در 20 شهریور سال 60 برپا کرد و در نافله خود به دیدار یار شتافت؛ ساعت یک و 45 دقیقه بود و خطیب جمعه دو رکعت نماز جمعه را خواند و در جایگاه نماز به نافله ایستاد؛ در این هنگام ناشناسی که حدوداً 20 ساله بود خود را از میان جمعیت به جلو رساند؛ او قصد داشت به آقا نزدیک شود خواستند مانع راهش شوند، اما او اصرار داشت که با آقا کار دارد، چراکه به او شک کردند خواستند مانع او شوند، اما او بازوی خطیب جمعه را گرفت و نافله او را قطع کرد، مردم دریافتند که او قصدی شیطانی دارد؛ خواستند تا او را به کناری کشند، اما او ضامن نارنجک را کشید، انفجاری وحشتناک در محراب جمعه رخ داد و خون آیتی وارسته از آیات حق برزمین محراب ریخت.

امام خمینی قدس سره الشریف به مناسب شهادت آیت‌الله مدنی پیامی فرستاد و در بخش از این پیام فرمودند: «؛ با شهید کردن یک تن دیگر از ذریه رسول‌الله و اولاد روحانی و جسمانی شهید بزرگ امیرالمومنین سند جنایت منحرفان و منافقان به ثبت رسید. سید بزرگوار عالم عادل عالی‌قدر و معلم اخلاق و معنویات حجت‌الاسلام والمسلمین شهید عظیم‌الشأن مرحوم حاج سید اسدالله مدنی (رضوان‌الله علیه) همچون جد بزرگوارش در محراب عبادت به‌دست منافقین شقی به شهادت رسید.

اینک سال‌هاست که از غروب آن مهر تابان می‌گذرد و هنوز داغ و رنجش نبودش قلب‌هایمان را می‌فشارد؛ سال‌هاست که چشمانمان در فاجعه فقدان آن نفس مطمئنه مبهوت و نگرانند. عاشق دلسوخته‌ای که بود سوخت و گرمی و نورافشاند، حماسه مقاومتی که تا ماند مبارزه کرد، اسوه تلاشی که تا جان داشت کوشید، الگوی ایثاری که هرچه داشت بخشید، سر عجیبی که جلوه‌ای از جمال کبریایی بود او اسدالله شهید محراب مدنی مدینه ایمان و جهاد استوانه بلند و تقوا و فضیلت بود که تا بود برای خدا بود و هم از این رو طراوت سخنش نور صفا می‌افشاند.

گرامی باد یاد شهید مدنی بزرگوار انسانی که حق عالم ربانی را ادا کرد، سالیان دراز تبعید مدت‌های مدید مبارزه با طاغوت آزاد خود فروختگان و تعقیب‌ها و اذیت‌های دژخیمان حقیرتر از آن بودند که روح والا و عظمیش را به تسلیم وادارند و غرور پیروزی، عشق به مقام و تکریم مردم کوچکتر از آن که عظمت روح بلندش را در جاذبه‌های خود بیالایند سیمای نورانی او گواه صادقی بر سر درونش بود ندای دلنشین دعوت به تقوایش نوازش‌گر گوش‌ها و قلب‌ها بود و سرشک جاری از چشمان مملو از عشق به دیدار محبوبش یادآور خوف از مقام ربوبی. او مجسمه فضیلت و تقوا، متهور و شجاع و نمونه عینی روحانی آگاه شیعه بود.

شهید آیت‌الله مدنی در آیین توجیه رهبر معظم انقلاب

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم شهید مدنی نمونه برجسته‌ای از یک روحانی فعال و حایز جهات گوناگون هستند. چون روحانیت را برخلاف مشاغل و هیئت‌های دیگری که در جامعه وجود دارد، نمی‌شود در یک بعد خلاصه کرد و مثلاً بگوییم که یک روحانی یعنی کسی که فقط امور مربوط به امر دین را وارد است یا روحانی یعنی کسی که فقط مشغول تبلیغ دین است یا روحانی یعنی آن کسی که فقط در ارتباط با

مردم است و یا روحانی یعنی کسی که به امور دینی و مسائل روحی و خودسازی خیلی توجه می‌کند. اینها هر کدام به تنهایی معنای روحانی مطلوب نیست. روحانیت دارای همه این جوانب است و یک روحانی خوب و روحانی واقعی آن کسی است که انسان بتواند در همه این جوانب یا عمده این جوانب در او یک حرکت و فعالیتی مشاهده کند.

ایشان حقیقتاً مصداق بارزی از یک روحانی کامل بود. اولاً ایشان ملا بود، عالم بود، فقیه بود، در قم و نجف تحصیلات عالیه فقه و اصول و همچنین معقول کرده بود. مرد عالمی بود که آگاهانه و از روی معرفت عمل می‌کرد. خاصیت علم در انسان همین است که حرکات و سکنات او عالمانه است و این خصوصیت در ایشان بود. در روایات داریم که «171#&؛ عالم ناطق مستعمل علمه» اهل بیان و تبیین بود. ایشان می‌توانست با اقشار مختلف و با مخاطب جوان کاملاً ارتباط برقرار کند.

من در اوایل یا اواسط امامت جمعه ایشان به تبریز رفتم و دیدم آنچنان با جوان‌های کم سال 20، 21 ساله گرم و صمیمی است که واقعاً مثل اینکه آنها با پدرشان یا برادر بزرگترشان حرف می‌زنند. آن هیمنه علمی، در رابطه ایشان با جوان اصلاً محسوس بود. با جوانان اینچنین بود، با عامه مردم و قشرهای خیلی عمومی مردم نیز چنین بود.

در یکی از دفعاتی که سوسنگرد آزاد شده بود بعد البته مجدداً اشغال شد بنده در اهواز بودم و می‌خواستم به سوسنگرد بروم، لباس نظامی تنم بود. در این بین دیدم که آقای مدنی از تهران به دنبال ما به اهواز آمده‌اند. گفتند: کجا می‌روید؟ گفتم: می‌رویم سوسنگرد، گفتند: من هم می‌آیم، ایشان را هم بردیم، در آنجا ظهر نماز خواندیم و من قدری با مردم صحبت کردم. طبعاً من فارسی حرف می‌زدم و نمی‌توانستم از حفظ عربی نطق کنم، به خصوص با لهجه بومی و مردمی. ایشان گفتند: «171#&؛ من با مردم حرف می‌زنم.» و منتظر نشدند. بعد از اینکه من صحبت کردم، جمعیت مسجد تقریباً متفرق شد. ایشان رفتند توی مردم و یک وقت دیدیم جماعت عظیمی از زن و مرد را دور خودشان جمع کرده‌اند و با لهجه حرف می‌زنند. یک سخنرانی حسابی گرم که مردم را به هیجان آورد. خاطره‌ای که من مکرر نقل می‌کنم در همان جماعت آنجا بود که مردم یک زنی را نشان دادند و گفتند این، هفت هشت تا از مهاجمان عراقی را با چوب کشته است. یعنی حرف آقای مدنی و آن شور و هیجانی که ایجاد کرده بود، همه را به شور و هیجان آورد. این چنین می‌توانست با آن قشر مردم ارتباط برقرار کند.

در اولین سمینار ائمه جمعه که ما در قم تشکیل دادیم، همه علمای ائمه جمعه سراسر کشور و علمای بزرگ و همه شهدای معروف همه در آنجا بودند. چند نفر از علمای سنی و شیعه سخنرانی کردند و بعد آقای مدنی در کنجی ایستاد. من یادم نمی‌رود آن منظره که ایشان شروع کردند به صحبت کردن و اشک از چشمانشان می‌چکید. در روایات داریم که حضرت دعا می‌خواندند اشک مثل قطراتی که از لب مشک جاری می‌شود، مشک را که می‌بندند، همین طور مرتب چک چک می‌کند. من در چهره آقای مدنی دیدم که از این جریان اشک از دو چشم ایشان روی محاسن شریفش سرازیر بود، همین‌طور جاری بود و حرف می‌زد. آن روز ایشان تمام مجلس را منقلب کرد و ارتباط داد.

ایشان دارای دید سیاسی و نسبت به مسائل کشور آگاه و اهل علم و اقدام بودند. مطلقاً دچار وحشت نمی‌شدند. مردی شجاع، صریح و آماده خطرپذیری بودند. ایشان زمانی هم که در نجف بودند، شجاعتشان را ثابت کردند، یعنی ایستادند و صریحاً مرجعیت یا اعلامیت امام را بیان و تصریح کردند. خیلی‌ها در آنجا بودند که قلباً به این موضوع معتقد بودند، اما حاضر نبودند اعلام کنند؛ ایشان از محدود افرادی بود که به مرجعیت و اعلامیت امام شهادت داد. ما آن وقت در مشهد بودیم و خبرش از نجف به مشهد رسید و چقدر در قشرهای اهل علم و اهل معرفت تأثیر گذاشت که شخصی مثل آقای مدنی چنین ترویجی از امام کرده بود.

ایشان هم در آنجا با این اعلام صریح، شجاعت نشان دادند و هم وقتی که به ایران آمدند، در مقابل دستگاه شجاعت نشان دادند. بالاتر از همه در تبریز، در اوایل رفتن ایشان، در آن فتنه موسوم به فتنه خلق مسلمان که آمیخته نفاق‌آمیزی از احساسات قومی و ضداسلامی و در واقع مخالف نظام جمهوری اسلامی بود، چنین جریانی را درست کرده بودند و از نقاط مختلف، مردم را برای ایجاد آشوب و فتنه به تبریز ریختند و این مرد، مثل کوه ایستاد و حتی جان‌ش در خطر افتاد و در آن جمعیت و در آن میدان نزدیک بود، ایشان را به شهادت برسانند. بعد جوان‌های حزب‌اللهی و مردم مؤمن تبریز خودشان آمدند و غائله را ختم کردند. اگر ایستادگی ایشان نبود، معلوم نبود چه می‌شد.

ما آن روزها در شورای انقلاب بودیم و لحظه به لحظه مسائل تبریز را دنبال می‌کردیم و در جریان بودیم. افراد می‌رفتند و می‌آمدند و با علما و با مردم تماس می‌گرفتند. نقش آقای مدنی در آن قضایا حقیقتاً مؤثر و تعیین‌کننده بود. این هم شجاعت و ورود ایشان در میدان سیاسی.

به نظر من بالاتر از همه ابعاد و پشتوانه همه این ابعاد، خودسازی و کاری بود که ایشان با خود و با دل خود کرده بود. انسان تا خودش را در معرض نصیح الهی قرار دهد، به آن بهجت روحی، به آن معنویت نائل نمی‌شود؛ آن فتوح لازم را پیدا نمی‌کند تا بتواند در همه این میدان‌ها چنین با اخلاص وارد شود. اخلاص ایشان پشتوانه این حرف‌ها بود و آن اخلاص نتیجه کاری بود که با خود کرده

بود. انسان پیش از آنکه روی دیگران کار کند، اول بایستی روی خودش کار کند و نفسش را مقهور عقل و ایمان خود کند تا نفس نتواند سرکشی کند، نتواند هواهای خود را بر اعمال و رفتار و افکار انسان حاکم و غالب کند.

البته تبریز در بین شهدای محراب این امتیاز را تبریز دارد که دو شهید محراب دارد، یعنی واقعاً مرحوم آیت‌الله قاضی «رضوان‌الله علیه» را هم فراموش نکنیم و از یاد نبریم. او مردی بزرگ، روشن فکر، اهل قلم و اهل مبارزه بود و ایشان هم بایستی همیشه در یادها زنده بماند. او اولین کسی بود که اینجور در تبریز و در موضوع منبر انقلاب ایستاد و حقیقتاً کاری را که باید بکند، کرد. با آقای قاضی هم خیلی مقابله و معارضه شده بود. بنده قبل از انقلاب تبریز رفته بودم و می‌دانستم که اوضاع تبریز چگونه است. آقای قاضی هم خیلی رنج کشیدند. شهید اول محراب آقای قاضی است در تبریز و شهید دوم هم آقای مدنی است. هرکدام واقعاً برجستگی‌هایی دارند. البته شهید مدنی به نظر من جزو آن چهره‌های روحانی است که نظیرش را خیلی کم می‌توان دید، یعنی همه این ابعاد گوناگون در این مرد بزرگ بود.

انشاءالله خداوند به همه کمک کند. واقعاً شهادت حق ایشان بود و این جایگاه مهم الهی، پاداش خدا برای این مرد بود. حیف بود که او در بستر بمیرد. خدای متعال تفضل کند و بلکه با عدم قابلیت‌مان، راه شهادت را برای ما هم انشاءالله مقدر کند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بیانات در جمع اعضای کنگره بزرگداشت شهید مدنی / 20 / 6 / 1382

.....

نگارنده: وحید زینالی